

## مردم به هیچکس بدهکار نیستند

حتی در اجرای تکلیف‌های عادی و جاری هم درمانده‌اند.

**درماندگی، صفتی نیست که به طور تسامح و بی‌اتفاقی به گروه قدرتمداران کشور بار شده باشد.**

این صفت، گوارترین و ازهای است که در شناخت این گروه می‌توان بیان کرد. این صفت به گونه‌ی

یک بیماری فراگیر، همه زیر و بالای دستگاه حکومتی را فراگرفته و از سوی دیگر، در جریان

فزونت شدن هم هست. قدرتمداران، در مسیر رشد و بالندگی هم حرکت

نمی‌کنند، از ایشان در بستر زمان، هیچ کمال جوتی، دیده نمی‌شود.

درماندگی قدرتمداران کشور، فضای زندگی را بر مردم به راستی تلخ و ناگوار کرده است و چنانکه

در گذشته هم نوشته آمد **کار اصلی مردم، در شرایط کنونی انبساط کردن غم شده است.**

مردم غم برغم می‌نهند و در کشور مصیبت بر مصیبت می‌نشینند و در حلقه بسته قدرتمداران،

درماندگی بر درماندگی می‌افزاید.

پیماد این درماندگی فزونی یابنده، و پیماد این تلخی‌ها و مصیبت‌های غیر لازمی که بر ایران

و بر انقلاب فرو می‌آید، به گونه‌ی طبیعی گسترده شدن اعتراض مردم است.

اینک در سراسر مهن پهناور ما، در هر شهر و در هر برزن همه گروه‌های اجتماعی به اعتراض

پرداخته‌اند، مردم دریافته‌اند که این همه نابسامانی از درماندگی قدرتمداران برخاسته است و بس و از این

رویه اعتراض ایستادند، آهنگ این اعتراض، با سرعتی غیر قابل انتظار، اوج می‌گیرد و رساتر می‌شود.

قدرتمداران در برابر این موج اعتراض که از زرفای جامعه بر خاسته و با سرعت قدرت و گستردگی

می‌یابد به دو واکنش پرداخته‌اند و هر دو واکنش هم در مجموعه یک انتظام در مانده، بسیار طبیعی است.

واکنش قدرتمداران جامعه، پرداختن به خفقان فضای فکری و سیاسی کشور از یک سو، و باراندن باران اتهام بر حریفان سیاسی از سوی دیگر است.

بدین‌سان، ایران، در نخستین سال‌های تجربه زندگی آزاد، با این روندهای اساسی، روبرو است.

یکی پریشانی زندگی مردم، دیگر پدید آمدن اختناق در فضای فکری و سیاسی کشور، و سرانجام

درگیری‌های زبانبار قدرت طلبان و قدرتمداران و باراندن اتهام از جانب آنها بر یکدیگر.

اینک هر خبری که از رسانه‌های گروهی، به آگاهی همگان می‌رسد، دریکی از این زمینه‌ها

میباشد و خبرها در یک زمینه چشمگیر است و گاه در زمینه دیگر.

گاهی انبوه خبرها از فراز آمدن تلخی بیشتر حکایت می‌کند و گاهی از تندتر شدن باران اتهام قدرتمداران بر یکدیگر.

به تازگی قدرتمداران به باراندن اتهام بر حریفان، بسنده نکرده و مردم را واداشته‌اند تا

چنگ در گریبان یکدیگر بزنند. گروهی از قدرتمداران، وابستگی خود را به

صحنه‌ای روانه کرده‌اند تا گفتاری را بر آشوبند، و از رسیدن پیامی به مردم جلوگیری کنند.

این ماجرا به آستین کشیدن و گریبان دریدن کشیده است و سپس هر کدام از دو گروه از نظام

قضائی کشور خواسته‌اند که پا به میان گذارد و به سود ایشان داوری کند.

این رویداد، حلقه‌ای در زنجیره رویدادهایی از این دست می‌باشد با این تفاوت که در دیگر

رویدادها، یک گروه هجوم می‌آوردند و حریفان خود را از میدان به در می‌کردند، ولی در این

رویداد، گروه هجوم کننده با ایستادگی حریفان روبرو شدند.

چنین ایستادگی به گرداندگان گروه هجوم کننده گران آمده و برانگیخته شده‌اند تا تریبی

فراهم آورند که دیگر اندیشه ایستادگی در ذهن‌ها پدید نیاید. گروه هجوم کننده، از آشکار شدن

فضای ایستادگی در اندیشه شده و می‌خواهد چنان کند که دیگر هیچ ایستادگی پدید نیاید.

نظام قضائی کشور داعیه دارد در کار شناختن گناهکار است ولی مهمتر از باز شناختن گناهکار آن

است که ریشه‌ها و انگیزه‌ها و عامل‌های پدید آورنده این رویداد را دریافت.

پدید آمدن این رویداد از آنجا سرچشمه می‌گیرد که قدرتمداران در کار سامان بخشیدن به

کشور فرو مانده‌اند و اگر جز این بود از سخن حریف بی‌بمی به خود راه

نمی‌دادند. ولی چون خود به نیکی آگاه‌اند که نتوانسته‌اند ره آوردی افتخار آمیز به نمایش

بگذارند، به ناگزیر، از گفتار حریف دل آزرده می‌شوند.

برهم زدن گردنم آئی یا بریدن سیم بلندگو، از آن رو ضرور می‌نماید تا مبادا، گفتار حریف به گوش‌ها برسد.

در چنین وضعی بی‌تردید، در گفتار حریف اثری سراغ شده است که از به گوش‌ها رسیدن آن در هراس می‌آیند.

قدرتمداران خود نیک می‌دانند که بر هم زدن گردنم آئی‌ها باعث آن نخواهد بود که مردم یکسره

از ناروایی‌ها ناتوانی‌ها بی‌خبر بمانند. مردم، در هر جا که گردنم می‌نشینند و در هر کجا که باهم

دیدار می‌کنند، از تلخی و ناروایی حکایت‌ها دارند. چند گاهی پیش، برای آنکه از بیان دردها و

رنج‌ها جلوگیری کنند، حکایت دیگری سر کرده این درگیری‌ها که پدید آمده، و به سختی می‌توان پایانی بر آن یافت، همه و همه ناشی از

درماندگی قدرتمداران در کار اداره کشور است. در این پریشانی‌ها که رخ نموده هیچکدام از

قدرتمداران بی‌اثر نیستند و همه قدرتمداران از همه گروه‌ها و در همه جبهه‌ها، در پدید آوردن این

پریشانی دست داشته‌اند.

جهت‌گیری‌ها می‌تواند هستی بیابد و استقرار یک شبهه اندیشه و فراگیر شدن یک گونه راه حل بر دشواری‌های اجتماعی، نشانه فقر فکر و سرچشمه ریزش‌های اجتماعی فردا ست.

برخوردهای فکری از یک سو، پدید آمده از مردم سالاری و از سوی دیگر، وسیله‌ای است بر اوج بخشیدن به مردم سالاری.

متن این گونه برخوردها، چونان دریای خروشان است که انبوه مردم در موجهای آن، شناوری می‌کنند و بر قدرت بال و پر اندیشه خود می‌افزایند.

پدید آوردن یک جامعه آزاد، به فراگیری شرایط روانی و عاطفی خاص نیاز دارد و باید مردم یک کشور برای پذیرا شدن جامعه آزاد، آموزش ببینند و آمادگی بیابند.

چنین آموزش و آسایش، تنها در متن تفاوت برداشتها و گونه‌گونی اندیشه‌ها حاصل می‌آید.

برآمدن زندگی فکری و سیاسی بروفق مردم و آماده بودن مردم را برای چنین زندگی به شناوری مانند کرده‌اند همان سان که یک شناور، باید در آب

فرو رود و غوطه خورد، تا شناوری بیاموزد. مردم یک کشور هم باید در اصطکاک موج‌های فکری غوطه بخورند، تا بتوانند، زندگی کردن در جامعه آزاد را بیاموزند.

آدمی به صورت طبیعی خود، هیچ نمی‌داند و هیچ راهی نمی‌شناسد، هر آنچه اندیشه و شیوه زیستن آدمی را می‌سازد، آموزش‌هایی است که دریافت می‌دارد.

آموزش‌های یک سوپه در پروردن توان اندیشه آدمی سهمی اندک دارد و به طور اساسی اندیشه‌های آدمی باید در یک هنگامه پر شور درگیر شود تا توانائی آنها روشن و آزموده گردد.

بستر رشد هر اندیشه، درگیری با ناسازگاری‌هاست و هر اندیشه آنگاه ارج می‌یابد که از متن یک برخورد پر حرارت، پیروز به در آمده باشد.

هیچ شیوه برداشت و اداره هم، از اعتباری مطلق و جادوانی برخوردار نیست.

هر اندیشه و هر شیوه در شرایط زمانی و مکانی خاص اعتبار دارد، و با دگرگونی شرایط، می‌باید در

درون خود، نطفه‌های کمال جوتی تازه بیافریند و آنها را بر برون و سپس بار دیگر، دستاورد‌های

خود را در معرض برخورد قرار دهد، تا استواری آنها معین شود یا فراهم آید.

زندگی صحنه درگیری پیوسته اندیشه‌ها و برداشتهاست و چنین درگیری‌ها، شرط اصلی

رشد اندیشه و رشد روانی و عاطفی آدمی است و پرهیز از آنها، پرهیز از زایندهی و سوشاری است.

هر اس از چنین درگیری‌ها، به سیاهی و تباهی ره می‌برد و ارج فراوان مردم سالاری هم در این است

که زمینه چنین درگیری‌ها و به دنبال آن زمینه بالندگی آدمی را فراهم می‌دارد.

خفقان فکری، به گونه‌ی دقیق به معنای فرو کوفتن زمینه درگیری اندیشه‌ها و برداشتها

می‌باشد و نارسائی اساسی حکومت‌های خودکامه نیز در همین نکته نهفته است.

این گونه حکومتها، با تعطیل کردن گفتگو، از رشد فکری مردم جلوگیری می‌کنند و مردم در زیر

سلطه یک حکومت خودکامه، آرام آرام، روند اندیشیدن را از دست می‌دهند و به روند اطاعت کردن خود می‌گیرند.

فقر اندیشه و باروری اطاعت، دو غول مهیب به زنجیر کشیدن آدمیان‌اند که در حکومت‌های خودکامه زاده و پرورده می‌شوند.

ایجاد شرایط درگیری اندیشه‌ها، و ارائه شیوه‌های گوناگون برداشت، تکلیف

اساسی رهبران و دولتمردان و زمامداران جامعه است.

این کسان باید فضای سیاسی کشور را با عرضه داشتن اندیشه‌ها، رونق و شکوفائی بخشد و باید با

دقت و حوصله، اندیشه‌های دیگر را به واریس بکشند و هر نارسائی را که در آنها می‌یابند، آشکار

دارند تا همگان از کم و کاست هر اندیشه آگاه گردند و باید چشم‌انداز در این راه استواری و

بردباری پدید آرند که مردم فرصت بیابند تا خود را آموزش دهند و توان فکری و روانی و عاطفی زیستن

در یک جامعه آزاد را در خود بیافرینند و روحیه‌ای بیابند که شایان چنین جامعه‌ای باشد.

فراهم آمدن چنین روحیه‌ای در مردم، بر اساس آنچه به کوناهای گوسزد شد، به رفتار و گفتار دولتمردان جامعه وابسته است.

جامعه‌ای که مراحل نخستین زیست آزاد را تجربه می‌کند، در بخش بزرگی از رهجوی‌های خود، به

شیوه کار رهبران وابسته است و مسئولیت شگرف رهبران جامعه‌هایی که در آغاز راه آزادی قرار

دارند، از اینجا برمی‌خیزد.

ایران، در شرایط کنونی، در جریان گذراندن چنین تجربه‌ای است و مردم آن اینک در گیرودار

ساختن یک جامعه آزادند و گرداندگان کارها در شرایط کنونی مین ما، افزون بر وظیفه سنگین

اداره درست نظام حکومتی، این وظیفه را هم نیز برعهده دارند که مردم را در تجربه سرشار زندگی

در جامعه آزاد یاری دهند.

بارها و بارها گفته شده است که، آدمی محصول شرایط اجتماعی حاکم است و در متن شرایط

خفقان، انسان‌هایی والا و سرشار از عاطفه، بدشواری پدید می‌آیند و با دست کم فراگیری

همگانی این روحیه‌ها فراهم نخواهد آمد.

قدرتمداران جامعه کنونی ایران، باید دو شرط اساسی دارا باشند، یکی توانائی شگرف در سامان

بخشیدن به نظام اجتماعی و اقتصادی کشور و دیگر بردباری بی‌پایان در تاب آوردن اندیشه‌های دیگران

و ارج نهادن بر آنها.

اگر هر کدام از این دو شرط در قدرتمداران جامعه سستی گیرد، فاجعه‌ای عظیم در پس آنها، بر

کشور و بر مردم، رخ خواهد نمود.

فاجعه پریشیدگی اقتصادی و اجتماعی و فاجعه خفقان فکری و فنا شدن زمینه باروری اندیشه‌ها و بالندگی مردم.

دریغا وای دریغا که قدرتمداران کنونی جامعه ما، با هر دو شرط به کلی بیگانه‌اند.

ویژگی قدرتمداران کنونی ایران، ناتوانی و ناآگاهی حیرت‌آور در اداره کشور است و ناآنها که،

# مردم را از همه رویدادهای کشور آگاه کنید.

# آینده کامبوج

محکوم ساختن این تساهم نظامی، تلاش تازه‌ای برای بازگیری استقلال کشورش آغاز نمود.

بنازگی نور دوم سپهناوک پیشنهادی برای ایجاد یک جنبش رهایی بخش ملی طرح کرده و بار دیگر نظرها را به سوی خود جلب نموده است.

سپهناوک در طول مبارزات طولانی به اعتراف خویش خطاهای بسیاری را متکب شده است و می‌گوید: «یکی از دلایل اصلی شکست من، اجازه روی کار آمدن به کاربردستان فاسد و وابسته به بیگانه بوده است. امپریالیسم آمریکا با دادن رشوه به بخشی از افسران ارتش کامبوج، آن‌ها را که به کودتا علیه من تحریک کرده بود. «و در جای دیگر می‌گوید «بسیاری از کامبوجی‌ها مرا به خاطر همکاری بی‌قید و شرط با ویتنام، خائن می‌نامند.» و شکست‌های گمشده‌اش در سال‌های گذشته گرفته است و هرگز این خطاها را تکرار نخواهد کرد و می‌گوید: «در ده سال اخیر بارها به کارهای گذشته‌ام اندیشیده‌ام و درس‌های تلخ و وحشتناکی آموختم.»

سپهناوک فجایع خمرهای سرخ را در طول تسلط بر کامبوج هرگز نبخشیده و می‌گوید: «هرگز حاضر نیستم تحت رهبری خمرهای سرخ با ویتنام‌ها جنگم تا وقتی سرخ سرخ کرسی کامبوج در سازمان ملل متحد را در دست دارد من به بازنشستی سیاسی خویش ادامه نخواهم داد.»

با این همه سپهناوک اذعان دارد که خمر سرخ به عنوان یک حزب سیاسی دارای ارتش، باید در جنبش‌رهایی بخش ملی شرکت داشته باشد.

سپهناوک اظهار داشته است که ویتنامها را هرگز نمی‌توان در نبرد جهانیه‌اش شکست داد، اما با ویتنام‌ها پیگری چریکی می‌توان آن‌ها را به ستوه آوردن تا به ترک کامبوج ساخت.

رهبر سابق کامبوج، چین را کلید اصلی حل بحران این کشور دانسته و می‌گوید: «روزی فرا خواهد رسید که چین به حمایت بی‌قید و شرط خویش از خمر سرخ پایان داده و در عوض از حرکت‌های ملی‌جانبداری خواهد نمود.»

در مورد آینده کامبوج پس از پایان اشغال نظامی توسط نیروهای ویتنامی، سپهناوک به ایجاد یک کشور آزاد تحت نام «کامبوج» نه «کامبوجی» اشاره کرده و می‌گوید: «بسی از آزادی، درفش قدیمی و ملی ما درفش کامبوج خواهد بود، نه درفش‌های هواداران روسیه و چین.»

چندی بعد از وحدت حزب کمونیست غیر قانونی اعلام شده و کار بدستانی که توسط سپهناوک از کشور تبعید شده بودند، جنبش «خمر سرخ» در سال هزار و نهصد و هفتاد و هفت پایه ریزی گردید.

در سال نهصد و هفتاد و یک، ژنرال «لون نول» یکی از افسران ارتش به دستور آمریکا بایک کودتای نظامی، سپهناوک را خلع و خود را رئیس جمهور کامبوج خواند.

امپریالیسم آمریکا که از سیاست‌های بیطرفانه سپهناوک به تنگ آمده بود با سرنگونی وی، بظاهر از تلاش خود برای ایجاد جبهه تازه‌ای در نبرد سامبارزان ویتنام، نتیجه گرفت.

در پی وقوع این کودتای نظامی، سپهناوک به چین گریخت و آغاز مبارزه خود با امپریالیسم آمریکا دست نشانده گانش را در کامبوج اعلام نمود.

در طول سال‌های نبرد آزادیبخش ملی، سپهناوک که از پشتیبانی مردم بر خوددار بود با جنبش «خمر سرخ» دست همکاری داده به مزاحمان مبارزان ویتنامی به نبرد بی‌امان با امپریالیسم آمریکا و دولت‌های دست نشانده‌اش در «سایگون» و «بنوم پن» پرداختند و سرانجام این دو دولت پشوالی را برانداختند.

پس از سرنگونی حکومت ژنرال «لون نول» جنبش خمر سرخ به رهبری پول پوت حکومت را به دست گرفته و سپهناوک نیز به حالتی تشریفاتی به سمت رهبر کامبوج انتخاب گشت.

در طی دوسالی که خمرهای سرخ بر کامبوج حاکم بودند، دست به اجزای یکی از خشن‌ترین برنامه‌های مارکسیستی زدند و اعتراض‌های سپهناوک نیز به عزل وی انجامید.

پاره‌ای از آگاهان اظهار کرده‌اند در طول دوسال حکومت خمرهای سرخ بر کامبوج، بیش از نیمی از جمعیت هت میلیون این کشور سزای شیع بیماری‌های گوناگون، تصفیه‌های خونین و دیگر روش‌های سرکوب جان خود را در دست داده‌اند. پس از عزل سپهناوک، پول پوت به همراه «خوسامپان» که به مقام سپهناوک رسیده بود، خود را درگیر نبردهای مرزی فرسایشی با حکومت طرفدار روسیه ویتنام یافت.

نقطه اوج درگیری‌ها آغاز جنگ رسمی میان کامبوج و ویتنام بود که عاقبت به سقوط پوم پس و تسلط ارتش ویتنام بر کامبوج انجامید. پس از اشغال نظامی کامبوج توسط ارتش ویتنام، سپهناوک که کناره‌گیری خود را از سیاست اعلام نموده بود، بار دیگر با

و آوار گها بوده است، اکنون بار دیگر شاهد بیخاستگی مردم برای آزاد سازی سپهناوک می‌باشد.

موقعیت کنونی کامبوج از سوئی ناشی از سلطه طلبی‌های ابرقدرت‌ها و همسایگان و سوئی دیگر ناشی از اشتباهات و خطاهای کار بدستان سابق خود می‌باشد.

هنگامی که در سال هزار و نهصد و سی «هوشی مین» حزب کمونیستی هند و چین را بنیانگذار، این حزب که بسیاری از عضوهای آن را «آنام‌ها» (ویتنامی‌ها) تشکیل می‌دادند، داعیه تسلط بر سراسر هند و چین را در سر می‌پروراند.

اما با آغاز نبردهای پارتیزانی در ویتنام، هوشی‌مین به این حقیقت پی‌برده که هرگز نمی‌توان تحت نام حزب کمونیست هندوچین، نبرد آزادیبخش ملی را در ویتنام ادامه داد.

به همین دلیل در سال هزار و نهصد و پنجاه و یک، انحلال حزب کمونیست هندوچین را اعلام نمود ولی در همان سال «پراخه خون» (حزب کمونیست کامبوج) توسط «سالوت سر» عضو سابق حزب کمونیست هندوچین بنیان گذارده شد.

سالوت سر همان شخصی است که بعدها با نام «پول پوت» رهبری یکی از تندروترین حکومت‌های کمونیستی را بر عهده گرفت و علت تغییر نام وی را هم می‌توان در اختلاف‌های ویتنام و کامبوج در سال‌های دهه هفتاد دانست.

پول پوت که نمی‌خواست رهبری حزب کمونیست ویتنام را بر حزب پی‌بیزد با تغییر نام خویش تاریخ پراخه خون را بیز دگرگون کرده و زمان بنیان‌گذاری حزب کمونیست کامبوج را سی‌تا مبر هزار و نهصد و شصت خواند. پس از ایجاد حزب کمونیست کامبوج، این کشور به علت موقعیت استراتژیک خود به یکی از راه‌های عبور تدارکات نظامی «ویت‌کنگ‌ها» تبدیل گشت، بطوری که بخشی از جاده مشهور «هوشی مین» نیز از کامبوج می‌گذشت.

«وردوم سپهناوک» رهبر پیشین کامبوج در طول آن سال‌ها در تلاش بود با حفظ بی طرفی، این کشور را از نبرد ویتنام دور نگاه دارد و به همین دلیل پس از این که در جلوی گری از این کم‌کم‌های کمونیستی کامبوج به ویت‌کنگ‌ها توفیق نیافت، حزب کمونیست کامبوج با پراخه خون را غیر قانونی اعلام نمود.

و ای دریغ که این همه در زمانی رخ می‌دهد، که دشمنی فریادیه، به اغوی جهان‌نخوران، بر ایران تاخت آورده است.

در متن جنگی چنین ویرانی آفرین، قدرتمندان کشور در راه فرو کوفتن یکدیگر گام می‌زنند و هر توان که دارند، در تباہ کردن یکدیگر به کار می‌گیرند.

این حکایت را به کجا توان برد و این روایت را بر که می‌توان باز گفت که در آن سوی، خانه‌های مردم بر سرشان کوفتیده می‌شود، و در این سوی، مشتهای مردم بر چهره یکدیگر فرود می‌آید.

مردم ایثارگر ایران، از قدرتمندان کشور چشم‌داشتی دیگر می‌داشتند و امید بسته بودند که گر از کارشان باز شود و از ننج شوربختی‌های بسیارشان کاسته گردد ولی دریغ چنین نشد.

هر گروه و هر کس، با عنوان کردن مشت‌ها و بی‌پایه، صلاهی‌ریایی سر داده و با نابردباری هر خطا را ناشی از رویه و اندیشه دیگران می‌شناسد ولی هیچکدام از این واژه‌ها و عبارات که در توجیه کارهایشان بیان می‌دارند، اعتبار ندارد.

کشور و مردم ایران، آزمایشگاه برداشت‌های خام و ناقص و بی‌سبب‌های این و آن بودند، و می‌خواستند، «شایعه‌سازان» را سرکوب سازند.

هرگز تعریف روشنی از «شایعه» به دست ندادند و چند روزی در چند جا بین این و آن آویختند و سپس دریافتند که شمار «شایعه‌سازان» برابر با اکثریت بزرگ مردم ایران است و به ناچار از پی گرفتن این حکایت گذشتند و اینک به این بسنده کرده‌اند که دردها و رنج‌ها در گرد هم‌آیی‌ها و به بانک بلند گفته نشود.

تردیدی نیست که دیر یا زود، به ناگزیر از این خواسته هم در خواهند گذشت، زیرا رنج‌ها چندان رو به فرونی دارد که دیگر پرده کشیدن بر آنها از هیچکس و هیچ گروه ساخته نیست.

دیگر هیچ حربه و هیچ تدبیر نمی‌تواند همگان را از التفات به این اندیشه باز دارد که پدید آمدن این همه مصیبت ناگزیر نبوده است.

به آسانی ممکن می‌بود که از این دردها جلو گیری کرد و به آسانی میشد، راهی سپیمود که سرانجام آن این گونه اندوهار نباشد.

شده است و هر کدام چنان با جسارت داد سخن می‌دهند و از دانش زرف خود افسانه می‌سرایند و مردم آرزومند و مشتاق را به پیروی خویش می‌خوانند که گوئی بزرگترین نایفه دنیای اندیشه در وجود ایشان جلوه‌گر شده است.

به راستی پدید آمدن این همه نایفه و صاحب‌نظر و راهبر و عرضه داشتن این همه راه کار با این همه ویرانی و پریشانی چگونه می‌توان توجیه کرد. بی‌شک، پیامد ناگزیر این پریشانی‌ها، دامن قدرتمندان را هم خواهد گرفت و ایشان نپندارند که محت‌ها و مصیبت‌ها فقط بر مردم خواهد آمد.

اگر از رنج بی‌امان مردم آزرده نیستند، دست کم به آینده ناگواری که در انتظار خودشان است بیندیشند و راهی دیگر بجویند، راهی سوی آن که تاکنون رفته‌اند و از قدرتمنداری و انحصارگری و افاده بر مردم فروختن درگذرند.

قدرتمندان بدانند، مردم ایران به هیچکس بدهکار نیستند، هیچکدام از شخصیت‌ها و گروه‌ها، به مردم و به مین ما، هیچ پاری ندادند و هیچ رنج و محنتی از ایشان نگاشتند.

اینک زمان آن است که همه شخصیت‌ها و گروه‌ها، از ریا و زورمداری و طلبکاری و تفرعن دست بشویند. فروتنی و بردباری و راستی، در سراسر فرهنگ و ادب ایران ستایش و شناخته شده، قدرتمندان باید که این درس‌ها را از بر بکنند و در گفتار و کردار خود به کار گیرند.

تعیین سهم هر کدام یا هر گروه از قدرتمندان کاری است که به رسیدگی‌های دقیق و واری‌های بسیار نیاز دارد و فرصت و شرایط آن در اختیار نمی‌باشد. اما، قدر مسلم آن است که هیچکس و هیچ گروه نمی‌تواند، یکسره خود را از مسئولین این پریشانی‌ها مبری داند. اگر گفتارها و رفتارهای قدرتمندان در دو سال گذشته به واری کشیده یابد به نیکی و روشنی آشکار خواهد شد که هیچکدام نتوانستند مسئولیت اساسی و تاریخی خود را ایفا کنند و اینک کشوری برجا مانده پر از مصیبت و مردمی انباشته از محنت.

اکنون این مردم محنت رسیده را رودروی یکدیگر قرار میدهند و آنان را و می‌دارند که گریبان از هم بدرند و سپس کار را به دادخواهی از دیوان قضا می‌کشند و این‌ها کجا می‌تواند تجربه آزاد زیستن را به مردم، بیاموزد.

انبوه بزرگ مردم بیکار و پریشانحال کشور را به این باور راندن که هر چه خطا است از گروه دیگر است و آنچه روا است از گروه خودی است به روشنی حکایت از موج بالا گیرنده پریشانی می‌کند.

تفاوت برداشت، که یک زمینه رشد فکری و عاطفی مردم است، به گریبان کشیدن رسیده، و پیامد این گریبان کشی، سست‌تر شدن بنای جامعه آزاد است.

قدرتمندان که وظیفه اداره کشور را نتوانستند به شایستگی انجام دهند و نظام

اقتصادی و اداری ایران را به پریشانی حیرت‌آوری کشیده‌اند، اینک در راه پایان بخشیدن به روندهای مردم سالاری گام گذاشته‌اند.

سرانجام گریبان گرفتند و استین کشیدن، چیزی جز فرو خفتن روند آزاد زیستن نیست.

قدرتمندان که هیچ توانایی در کار اداره کشور نشان ندادند، اینک نارسایی بردباری خود را آشکار می‌کنند.

دو شرط اصلی بنای جامعه آزاد که توانایی و بردباری بسیار قدرتمندان است، حاصل نیامده و بر اثر آن، اینک اندیشه مردم سالاری در کار رنگ باختن است.

اینک مردم، پریشان و بهت‌زده و راه‌گم کرده، در جنگال کابوس‌های تازه‌ای گرفتار می‌آیند، و از ایشان خواسته می‌شود به پشتیبانی از یک گروه، بر دیگر گروه مشت بکوبند.

اینک امید بهروزی و آزادی به روند زور ورزیدن و بر سر هم کوفتن و از یکدیگر

تک حرمت کردن کشیده است. راستی آن است که غرامت این درگیری‌ها را مردم می‌پردازند و راستی آن است که رنج و پریشانی کنونی مردم، با وحشت‌های فزاینده‌ای که

از افق رخ می‌نماید درده‌آمیخته شده و راستی آن است که اکنون هر کس به تلاش است تا از مصیبت‌ها و محنت‌ها که در راهاند، کمتر نصیب یابد.

در چنین حالی دیگر کجا می‌توان حرمت اندیشه مردم سالاری را در قلب‌ها گرم و زنده نگهداشت و دیگر کجا می‌توان مردم را برای زندگی در جامعه آزاد آموزش داد و آماده داشت.

قدرتمندان، بلکه بر روزگار کنونی، تلخی فشانده‌اند، اما امیدهای فردا هم ضربه می‌زنند.

اکنون دیگر جامعه انقلابی ایران، مکتب آزادی نیست که مکتب زورمداری است و گناه این وضع بر شانه‌های همه قدرتمندان سنگینی می‌کند.

و ای دریغ که این همه قدرتمندان سنگینی می‌کند.

## حفظ حیثیت ذاتی بشر در گرامیداشت آزادیهای فردی و اجتماعی است